

اخلاق در نادانی



حامد خانجانی

دانش آموخته فلسفه اخلاق

شناخت ما از خود، دیگران و جهان، همواره ناقص و جزئی است. اغلب آنچه درمی‌یابیم، تنها وجهی از حقیقت است و وجوه دیگر از ما پنهان است. ادراک و احساس ما درگیر همین جهان پیدا و پنهان است، بی‌آنکه‌به تمامیت آن دسترسی داشته باشیم. این امر، از سویی موجب شگفتی و ازسوی دیگر موجب ابهام، تردید و احتیاط در سراسر زندگی است. ما در جهانی سراسر ابهام بهسر می‌بریم. میزان دانسته‌ها به ندانسته‌هایمان، قطره‌ای است برابر اقیانوس. برای درک این جهان پیچیده، ناگزیر به‌ساده‌سازی واقعیت‌ها هستیم؛ دریافتی که ناگزیر تحریف‌شده و ناقص است. اما از آنجا که این نگرش، سرنوشت مشترک همگان است، جهل جمعی ما در بسیاری موارد پنهان می‌ماند و مورد چالش قرار نمی‌گیرد. با توافقات و قراردادهای زندگی می‌کنیم؛ چه در حالت فردی و چه در عرصه جمعی. توافق می‌کنیم به‌صورت مفاهیم، در صورتی که هر معنی در ذهن هر فرد، در هر لحظه متفاوت است. توافق می‌کنیم با خود روی خوشبختی و توافق می‌کنیم با جامعه روی موفقیت. اما همه اینها بر زمینه بسیار بزرگی از جهل بنا شده است. حال با این شرایط، آدمی چگونه باید زیست کند، چگونه باید انتخاب کند، چگونه باید فعالیت و حرکت کند. جست‌وجوی پاسخی برای این پرسش، اخلاق در نادانی را شکل می‌دهد. فردی که آگاه و معترف است به جهل خود نسبت به خود، دیگران و جهان پیرامون، چگونه رفتار می‌کند؟ دانش بشری هر چند شگفت‌انگیز، در مقابل پهنه بی‌کران نادانی‌هایش بسیار ناچیز است. این شکاف عظیم بین دانسته‌ها و ندانسته‌ها، بنیان تمام زیست انسانی را شکل داده است. برای جلوگیری از فروپاشی در پی کرانه «ناشناخته‌ها»، ناگزیر به‌ساده‌سازی‌ها، توافقی‌ها و قراردادهای شده‌ایم. ذهن بشر برای درک جهان پیچیده، ناچار است آن را ساده‌سازی کند. ما مدل‌های ذهنی می‌سازیم، دسته‌بندی می‌کنیم و روایت‌های خطی خلق می‌کنیم تا بتوانیم عمل کنیم. این فرآیند، اگر چه برای بقا ضروری است، اما همواره ما را از پیچیدگی ذات واقعیت دور می‌کند. به‌عنوان مثال، مفاهیمی مانند «خوشبختی»، «موفقیت» یا «عدالت» را در نظر بگیریم. ما گمان می‌کنیم معنای مشترکی برای این کلمات داریم. در حالی که هر فرد، بسته به ژنتیک، تجربیات زیسته، فرهنگ و حتی حالات لحظه‌ای خود، شبکه‌ای کاملاً منحصر به فرد از تداعی‌ها را حول این مفاهیم می‌سازد. سقراط با جمله معروف «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم»، سنگ بنای خرد را نهاد. اعتراف به نادانی، خردمند است. این آگاهی، فرد را از دکاماتیسم (جزم‌اندیشی) نجات می‌دهد. کسی که می‌داند دانش‌اش محدود و احتمال خطایش بالاست، هرگز نمی‌تواند به‌صورت مطلق و متعصبانه بر نظریات خود پافشاری کند. این نگرش، تغییری بنیادین در موضع فرد ایجاد می‌کند؛ از حالت مدافع یک «حقیقت قطعی» به حالت جست‌وجوگری که همواره در حال یادگیری و بازبینی است. فردی که به جهل خود اعتراف دارد، بنیان رفتار فردی و اجتماعی خود را بر اساس اصول اخلاقی خاصی بنا می‌کند. چنین فردی می‌داند که برداشت‌هایش از واقعیت، کامل نیست؛ بنابراین در بحث‌ها، نه برای پیروزی، که برای «درک» وارد می‌شود. او به راحتی می‌پذیرد که ممکن است اشتباه کند و با روی گشاده، نظرات مخالف را می‌شنود. اگر بپذیریم که هر انسانی بر اساس مدل ذهنی ناقص و تجربیات محدود خود عمل می‌کند، درک خطاهای و تفاوت‌های دیگران آسان‌تر می‌شود. فرد «جهل‌آگاه»، دیگران را نه به‌خاطر «اشتباه کردن» که به‌خاطر «انسان بودن» می‌بخشد. او می‌داند که اگر او در شرایط زیستی، ژنتیکی و تربیتی دیگری به دنیا می‌آمد، ممکن بود به‌طور کامل متفاوت از آنچه امروز هست، فکر می‌کند. این بینش، عمیق‌ترین بنیان برای رواداری و احترام به تفاوت‌هاست. در جهانی که هیچ‌کس به‌طور قطع نمی‌داند «راه درست» کدام است، مهربانی و دلسوزی به یک تکلیف اخلاقی تبدیل می‌شود. اگر مادر تاریکی نسبی بهسر می‌بریم، مهربانی مانند چراغی است که راه را به‌طور کامل روشن نمی‌کند، اما حضور دیگر هم‌نودان را در این سفر مشترک گرمی می‌دارد و راه را تا حدی قابل تحمل می‌کند. مهربانی، پاسخی است به آسیب‌پذیری مشترک ما در برابر رز بزرگی و بنام زندگی. اعتراف به نادانی، به‌معنای تسلیم‌شدن در برابر جهل نیست، بلکه موتور محرک کنج‌جویی است. فردی که می‌داند نمی‌داند، همواره مشتاق یادگیری است. این یادگیری اما، نه از موضع «دانای کل»، بلکه از موضع یک شاگرد همیشه‌گی صورت می‌گیرد. پذیرش جمعی ما از محدودیت دانش‌مان، می‌تواند زمینه‌ساز یک انقلاب اخلاقی خاموش باشد.

اخلاق در نادانی، اخلاقی است مبتنی بر شکاکیت سازنده، رواداری فعال و مهربانی آگاهانه. این نگرش ما را از بُت‌های فکری، تعصبات کورگورانه و قطعیت‌های خطرناک رها می‌کند و به‌سوی جامعه‌ای سوق می‌دهد که در آن، گفت‌وگو بر منازعه و یادگیری بر تحمیل نظر اولویت دارد. در نهایت شاید بزرگ‌ترین خردمندی، نه در انباشت اطلاعات، که در توانایی زندگی کردن با آرامش و احترام در میان‌انوه پرسش‌های بی‌پاسخ باشد.

۱۶

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیر مسئول: غلامحسین کرباسچی
• مشاوران: عباس عیدنی و احمد زیدآبادی
• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



با تمبک معنا می‌آفرید

درباره جمشید شمیرانی تمبک نواز برجسته کشورمان که ۳ روز پیش در ۸۴ سالگی، در فرانسه چشم بر جهان فرو بست



روح‌الله فردوسی

منتقد و نویسنده

استاد جمشید شمیرانی، نوازنده نامدار تمبک و یکی از چهره‌های تاثیرگذار موسیقی ایران، در فرانسه درگذشت. بی‌تردید فقدان این استاد برجسته اکنون خلأیی است ژرف در دل فرهنگ و هنر ایران‌زمین؛ خلأیی که به غیاب نگاه نافذ و روح هنری او در ساحت تعلیم و تعقل بازمی‌گردد. مردی که با نواهای دلنشین و آهنگین خود، نصف‌را گوش‌ها، که روح و جان شنونده را به سفری در زمان، تاریخ و هویت این سرزمین می‌برد و نشان می‌داد که چگونه سنت و خلاقیت، در جریانی هم‌آمیخته با هم، می‌توانند پدیدآورنده تجربه‌ای فراتر از زمان و مکان باشند؛ تجربه‌ای که در آن انسان می‌آموزد که زیبایی، تنها آرایه‌ای بیرونی نیست، بلکه حقیقتی اخلاقی و عرفانی است که جان را پالایش می‌کند و چشم‌دل را روشن.

فیلسوفی با سخانی ژرف

حضور جمشید شمیرانی در عرصه هنر، همواره یادآور این حقیقت بود که تعلیم و آفرینش، دو بال ناگسستنی اندیشه و اخلاق‌اند و هر هنرمند یا آموزگار، وقتی این دو بال را با هم ببیند و پرورش دهد، می‌تواند دیگران را به اصلی توجه دهد تا به‌سوی خرد و حس آفرینش هدایت شوند. فقدان او، به‌معنای فقدان تنها یک انسان نیست، بلکه به‌معنای توقف بخشی از جریان مستمر تجربه جمعی ما از یکی از وجوه و جنبه هنر است؛ تجربه‌ای که نسل‌ها از طریق آن با تاریخ، اندیشه و هنر خود آشنا می‌شوند و ارزش‌های انسانی تعبیه در آنها را درک می‌کنند. درگذشت او به ما یادآور می‌شود که یک هنرمند راستین، معلم زمان و حافظ فرهنگ خویش است، کسی که حتی در غیاب‌اش، میراثی معنوی، اخلاقی و هنری از خود بر جای می‌گذارد تا برای سنجش اعتبار هنر، سنجه و ترازو باشد و چراغ روشن راهی برای روندگان بسیار در زمین سبز آینده هنر.

استاد جمشید شمیرانی از شاگردان ممتاز و برجسته حسین تهرانی بود و نسل جدید نوازندگان ایرانی، میراث‌دار تعلیمات او به‌شمار می‌روند. او در نواختن تمبک، همچون فیلسوفی بود که با هر ضربه، سخنی ژرف و پر معنا می‌گفت. آثار او نه‌صرفاً ریتم می‌آفرید، بلکه فلسفه‌ی هنر را نیز در عمل نشان می‌داد. چنان که هنر در نگرش او، چیزی نیست جز بازنمایی تقابل سکوت و صدا، نظم و بی‌نظمی، ذهن و دل. سبک او مملو از ظرافت‌های ریتمیک و نوآوری‌های موزون بود، که همواره مرز میان سنت و خلاقیت را به زیباترین شکل ممکن نشان می‌داد. حضور او در جشن هنر شیراز، همکاری با هنرمندانی چون سعید هرمزی، غلامحسین بیگجه‌خانی، علی اصغر بهاری و در دهه‌های بعد با داریوش طلایی، مجید کیانی، محمود تبریزی‌زاده و محمد موسوی و نیز اجراهای بین‌المللی با حسین علیزاده و محمدرضا شجریان، نشان از وسعت تاثیر و تعامل هنری او داشت.

تجربه‌ای شهودی از موسیقی ایرانی

نگاهی به آثار شاخص استاد جمشید شمیرانی، از آلبوم «اشاره» که مروری بر ۵۰ سال فعالیت هنری اوست، نشان می‌دهد که چگونه او در تلفیق سنت و نوآوری، استادانه عمل می‌کرد. در این آلبوم، شمیرانی با بهره‌گیری از تکنیک‌های پیچیده ریتمیک و تغییرات ظریف ضربی، نواهای تمبک را به‌گونه‌ای شکل می‌داد که هر قطعه هم‌زمان بیانگر تاریخ موسیقی ایرانی و تجربه شخصی او باشد. در «جلوه گل» با آواز علیرضا قربانی، او از روش هم‌زمانی ضرب‌های سریع و سکوت‌های حساب‌شده بهره می‌برد تا حس شناور بودن آواز و فضای احساسی اثر را تقویت کند؛ بدین ترتیب هر ضربه تمبک، هم‌زمان با بیان حسی خواننده هماهنگ بود و لایه‌ای از گفت‌وگوی هنری میان سازو آواز ایجاد می‌کرد. در اثر «دلگشا»

با تار داریوش طلایی، شمیرانی از تکنیک‌های داینامیک و تغییرات سرعت ضرب بهره برد تا دایالوگ تمبک و تار را به‌گونه‌ای روان و متقابل شکل دهد؛ هر پیچش ریتمیک او نه‌تنها پشتیبان ملودی تار بود، بلکه درک ذوق ایرانی و روح لطیف قطعه را به‌شونده منتقل می‌کرد و تجربه‌ای شهودی از جریان موسیقی ایرانی فراهم می‌آورد. همچنین در «رنگ فرح» با آواز رضوی سروستانی، استاد با استفاده از ضرب‌های منقطع و تاکیدی، فضایی شاعرانه و استعاری خلق می‌کرد؛ سکوت‌های بین ضرب‌ها، خود تبدیل به لحظاتی از تأمل و انتظار می‌شد و نشان از فلسفه عمیق او در رابطه میان صدا، سکوت و معنا داشت.

زبان بیان احساس انسانی

در سطح بین‌المللی نیز، شمیرانی با هنرمندانی چون پیتروک، رس دالی، آنری آنیل، ژان پیر درونه، سلیمان ترانرزه، عمر سوزا و زامیر احمد همکاری کرد و در این تعاملات، تمبک را از مرزهای تکنیک صرف فراتر بُرد و به زبان جهانی هنر و بیان احساس انسانی تبدیل کرد. ده‌ها کنسرت او، نمونه‌ای بارز از روش شناختی و فلسفی او در نوازندگی تمبک بود؛ او نشان داد که هر ضربه، هر سکوت و هر تغییر ریتم می‌تواند حامل معنا و تجربه‌ای اخلاقی و فرهنگی باشد و سهمی بسزا در معرفی و گسترش موسیقی ایرانی در جهان داشته باشد.

در شیوه هنری استاد جمشید شمیرانی، هر ضربه تمبک بیش ازآنکه صرفاً ریتم باشد، حامل معنا و زندگی بود؛ او با ظرافتی شگفت، تجربه‌های انسانی، تاریخ فرهنگی و اخلاق هنر را در بطن نواهای خود می‌گنجاند. در آثار او، سکوت‌ها به‌اندازه صداها اهمیت داشت و مخاطب می‌آموخت که در تأمل و انتظار، در فروتنی و شجاعت، در تضاد و هماهنگی، زندگی معنا می‌یابد. هر پیچش ریتمیک و هر لحظه‌ای تاکیدی، حکایتی بود از تلاش انسان برای فهم خود و جهان و هر اجرای او، فرصتی بود برای شنونده تا با موسیقی، به فهمی شهودی از زیستن، خردورزی و ذوق هنری دست یابد. بدین ترتیب هنر شمیرانی نه‌تنها لذت زیبایی شناختی می‌آفرید، بلکه ذهن و دل مخاطب را به گفت‌وگو با تاریخ، فرهنگ و فلسفه زندگی فرا می‌خواند و نشان می‌داد که موسیقی می‌تواند هم‌زمان آموزشی، اخلاقی و تأمل‌برانگیز باشد.

روش استاد شمیرانی، تلفیقی از دقت در تکنیک و تعهد به روح موسیقی بود. او نشان داد که تمبک، تنها یک ساز کوبه‌ای نیست، بلکه زبان روح و نمادی از تاریخ فرهنگی ملت است. نگاه فلسفی او به هنر، حکایت از این داشت که هر ضربه، هر سکوت و هر پیچش، در بطن خود پیامی اخلاقی، فرهنگی و ذوقی دارد و هنرمند باید با وجدان خویش و احترام به سنت‌ها، این پیام را برساند. حضور او در مرکز مطالعات شرقی دانشگاه سوربن فرانسه و آموزش شاگردان از ملیت‌های مختلف نیز گواهی بر روحیه استادانه او در انتقال دانش و پرورش ذوق موسیقایی جهانی است.

هنر واقعی، آموزگار زندگی است

اکنون که استاد جمشید شمیرانی از میان ما رفته است، جای خالی او نه‌تنها در صحنه موسیقی، بلکه در ضمیر فرهنگی و اخلاقی ما، گویی خلأیی پرناسندنی پدید آورده است. هر نغمه‌ای که بی‌صدای حضور او می‌گذرد، سکوتی سنگین در دل شنونده طنین می‌اندازد و یادآور آن است که هنر واقعی، فراتر از سرگرمی، آموزگار زندگی و شاهدی است بر اخلاق و اصالت انسانی. فقدان او، اتفاقی است تلخ اما حکایت از آن دارد که بزرگی هنر در پیوند آن با معرفت و وجدان هنرمند است و هر نوا و هر ضربه، پیامی از خرد، فروتنی و زیبایی به همراه دارد. امروز، ما در حسرت صدا و حضور او می‌نشینیم، اما این حسرت، خود چراغی است که مسیر فهم عمیق‌تری از هنر، زندگی و معنای زیستن را روشن می‌کند؛ و صدای هنر جلودان او، همچنان چون ندای اخلاق و ذوق در قلب‌های ما می‌نوازد و ما را به فراگیری حقیقت و شکوه هنر فرا می‌خواند. یادش گرامی باد.

چهره

نقاش تفکر و عرفان

درباره زندگی و شیوه هنری ناصر آراسته که در ۸۳ سالگی درگذشت

گروه فرهنگ: ناصر آراسته، نقاش و استادیار برجسته دانشگاه که از چهره‌های شناخته‌شده و اثرگذار هنرهای تجسمی ایران به‌شمار می‌رود، چهارشنبه هفته گذشته در ۸۳ سالگی درگذشت. او به پرکاری در نقاشی معروف بود و در طول زندگی هنری خود بیش از ۲۰۰۰ تابلوی نقاشی رنگ روغن، آبرنگ و پاستل در سبک‌های مختلف خلق کرده است. همچنین بیش از ۷۰ نمایشگاه انفرادی و گروهی در کشورهای مختلف برپا کرده است. آراسته در سال ۱۳۲۱ در کرمانشاه متولد شد و از همان کودکی علاقه عمیق‌اش به نقاشی و تصویرگری، او را وارد دنیای هنر کرد. در دهه ۱۳۴۰ وارد هنرستان نقاشی هنرهای زیبای پسران شد، در سال ۱۳۴۴ از این هنرستان و در سال ۱۳۴۹ از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او از همان دوران جوانی به‌عنوان یکی از استعدادهای شاخص نسل خود شناخته می‌شد و در مسابقات نقاشی دانشگاه‌ها مقام نخست و بورس تحصیلی کشورهای فرانسه و ایتالیا را به‌دست آورد. ناصر آراسته پس از تحصیل در رشته نقاشی همه هم‌وغم خود را صرف خلق اثر و آموزش این هنر به علاقه‌مندان کرد. تا جایی که در یکی از مصاحبه‌های خود نقاشی را به‌مثابه زندگی توصیف و گفته بود اگر روزی نقاشی نکشد، احساس افسردگی می‌کند؛ چراکه نقاشی برایش همان زندگی است. در نتیجه همین نگاه به هنر، بیش از دوهزار اثر نقاشی در قالب رنگ روغن، آبرنگ و پاستل خلق کرد. او با تجربه گسترده در سبک‌های گوناگون، از واقع گرایی تا انتزاع، همواره سعی کرد تا اندیشه، عرفان و روح زمانه را در آثارش منعکس کند. تابلوهایی که همچنان تماشاگر را به تأمل واداشته و نشان می‌دهند که نقاشی برای ناصر آراسته، نه حرفه بلکه شیوه زیستن است.

نقاشی‌های ناصر آراسته اغلب حال‌وهوایی عرفانی و انتزاعی دارند. او از عرفان به‌عنوان یکی از بنیادهای تفکر هنری خود یاد می‌کرد، اما نه به‌معنای صوفی‌گری صرف، بلکه به‌عنوان نوعی نگاه درونی و شهودی به جهان و هستی. به اعتقاد آراسته، هر اثر هنری باید از دل تجربه زیسته و تأمل عمیق برآید. در نتیجه همین نگاه، گاهی برای خلق یک تابلو بیش از ۱۰۰ لایه رنگ به کار می‌برد و تکمیل آن هم ممکن بود تا سه‌سال یا بیشتر زمان ببرد. این وسواس و صبر هنرمندانه سبب شد که آثارش از نظر رنگ، فرم و بافت، ساختاری منحصر به فرد داشته باشند و عمق حسی خاصی را به مخاطب منتقل کند. خودش هم در این‌باره در یک مصاحبه بیان کرده بود: «همیشه سعی کرده‌ام طوری کار کنم که کسی نتواند از روی نقاشی‌هایم کپی کند. کار باید از درون بجوشد، نه از تقلید.» ناصر آراسته در طول زندگی حرفه‌ای خود بیش از ۷۰ نمایشگاه انفرادی و گروهی در ایران و کشورهای مختلف از جمله مکزیک، ونزوئلا، کانادا و آمریکا برگزار کرد. آثارش در گنجینه موزه هنرهای معاصر تهران، موزه امام علی (ع)، موزه تاریخ طبیعی و نیز مجموعه‌های هنری شهرداری تهران نگهداری می‌شوند. او برنده‌ی جوایز متعددی در جشنواره‌های هنری از جمله جشنواره دفاع مقدس و جشنواره گل‌وکیا است و در سال ۱۳۷۹ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نشان دکترایافت کرد؛ نشانی که به پاس یک عمر تلاش و خلق آثار ارزشمند به او اهدا شد.

نگاه آراسته به هنر، نگاهی مردم‌گرایانه و در عین حال عمیق بود. به باور او، اثر هنری باید در خانه مردم جای گیرد تا زندگی آن‌ها را غنی‌تر کند. برخلاف برخی هنرمندان که فروش اثر را با ارزش معنوی آن در تضاد می‌دانند، آراسته بر این باور بود که فروش اثر به‌معنای گسترش حضور هنر در زندگی مردم است: «اثر هنرمند باید به خانه مردم راه پیدا کند و هنرمند باید این راه را بیابد.» ناصر آراسته نه‌تنها به‌عنوان یک نقاش پرکار، بلکه به‌عنوان استاد دانشگاه و مربی نسل‌های متعددی از هنرمندان شناخته می‌شود. او سال‌ها در دانشگاه‌های تربیت معلم، تهران، الزهرا و آزاد اسلامی تدریس کرده و عضو هیئت‌علمی و مدیر گروه نقاشی دانشکده هنر دانشگاه الزهرا بوده است. از نظر او، آموزش هنر نیز باید با تفکر و آگاهی همراه باشد. همواره از کمبود «سواد بصری» در میان مردم و حتی برخی هنر جوان، انتقاد کرده و بر لزوم آشنایی عموم با زبان بصری هنر تأکید داشته است. به اعتقاد او، مخاطب ایرانی هنوز بیشتر به نقاشی‌های طبیعت‌گرا و تصویری عادت دارد و باید با صبر و آموزش، دیدگاه عمومی نسبت به آثار مدرن و انتزاعی گسترش یابد.

در کنار این فعالیت‌ها، آراسته سال‌ها در بخش دکورسازی و صحنه‌آرایی تلویزیون و نیز در سازمان حفاظت محیط‌زیست به‌عنوان مدیر آنلیه نقاشی و بخش دیوراماسازی فعالیت داشت. او همچنین حدود ۴۰ سال مدیریت آموزشگاه آزاد هنری «پل» را برعهده داشت و در تربیت هنر جوان و ارتقای سطح هنر نقاشی در ایران نقش پررنگی ایفا کرد. پس از دهه‌ها تلاش و فعالیت هنری، ناصر آراسته نه‌تنها به‌عنوان یک هنرمند خلاق، بلکه به‌عنوان معلمی اندیشمند شناخته می‌شود که عمر خود را وقف تربیت نسل تازه‌ای از هنرمندان کرده است. این هنرمند پیشکسوت در چهارشنبه شب ۱۴ آبان‌ماه ۱۴۰۴، در ۸۳ سالگی درگذشت.

